

## تفکر نقدی از منظر قرآن

محمد رضا محمدعلیزاده\*

### چکیده

تفکر نقدی یا روش نقد اندیشه، داوری درباره آرا و افکار با بهره‌گیری از علوم عقلی است که برای آن چهار مرحله روشن کردن معنای واژه‌ها، کشف مبانی، ارزیابی دلیل پس از مطالبه آن و کشف مغالطات موجود در دلیل را برشمرده‌اند. در این مراحل بر شناسایی صفات و انگیزه‌های اهل باطل که نقش مهمی در گرایش آن‌ها به مغالطات و در کشف مغالطات آنان دارد و نیز بر اسباب و عوامل گرایش آنان به مغالطات، تأکید چندانی نمی‌شود؛ درحالی‌که قرآن کریم در رویارویی با اندیشه باطل و نقد آن بر این امور تأکید فراوان دارد و این نشان می‌دهد که از منظر قرآن برای نقد اندیشه و کشف مغالطات آن، افزون‌بر توجه به وجوه عقلی و نظری، لازم است وجوه عملی، اخلاقی و انگیزشی نیز مورد توجه قرار گیرد. هدف قرآن از توجه دادن به این وجوه، آشکارسازی شخصیت و افکار و اهداف پوشیده اهل باطل زیر ظواهر زیبا و فریبنده و گوشزد نمودن اسباب گرایش انسان به مغالطات در برابر حق است تا از این طریق، در نهایت نادرستی اندیشه باطل آشکار و از تأثیرگذاری آن بر دیگران پیشگیری شود. در این پژوهش که به صورت توصیفی - تحلیلی ارائه می‌شود، این روش قرآن در مواجهه با اندیشه باطل و نقد آن بررسی می‌شود تا بدین سبب روش تفکر نقدی کامل‌تر گردد.

### کلیدواژه‌ها

انگیزه‌های مغالطه‌گران، تفکر نقدی، قرآن، صفات مغالطه‌گران، مغالطات بیرونی، مغالطات لفظی، مغالطات معنوی.

## مقدمه

مقصود از نقد اندیشه یا تفکر نقدی، فرایندی است برای اعتبارسنجی اندیشه که برای آن چهار مرحله روشن کردن معنای واژه‌ها، کشف مبانی، ارزیابی دلیل پس از مطالبه آن و کشف مغالطات موجود در دلیل بیان می‌شود (خواص، ۱۳۸۸، ص ۲۵). مهم‌ترین و مفصل‌ترین این مراحل، کشف مغالطات موجود در آن است تا بدین سبب، پرده فریب از روی چهره واقعی اندیشه باطل کنار رود و بطلانش آشکار گردد.

قرآن کریم در مواجهه با اهل باطل که با تمسک به روش‌های مغالطی اندیشه خود را رواج می‌دهند، افزون‌بر کشف و رسواسازی مغالطات آنان، بر شناسایی آنها با بیان صفات و اغراض ناپسندشان و بیان اسباب گرایش آنها به مغالطات نیز تأکید فراوان دارد. این نشان می‌دهد در مقام نقد اندیشه، توجه به این موارد نیز اهمیت دارد؛ زیرا باعث شناسایی انگیزه‌ها و صفات ناپسندی می‌شود که در گرایش به روش‌های مغالطی نقش دارند. بنابراین از منظر قرآن، افزون‌بر کشف مغالطات و شیوه‌های مغالطی، شناسایی صفات و ویژگی‌های مغالطه‌گران و نیز شناسایی عوامل و اسباب گرایش آنان به مغالطات، لازم و ضروری است.

روشن است که با طرح این بحث، روش معروف برای نقد اندیشه، با افزوده شدن بحث «شناسایی صفات مغالطه‌گران و اسباب و عوامل گرایش آنان به مغالطات» به مراحل آن، کامل‌تر می‌شود. این بحث پیش از مرحله چهارم قرار می‌گیرد تا بر اساس آن به کشف اقسام مغالطه بر پایه این صفات و عوامل هم پرداخته شود؛ چراکه در کشف مغالطات معمولاً به این وجوه کم‌توجهی یا بی‌توجهی می‌شود. بنابراین مراحل نقد اندیشه یا تفکر نقدی عبارت می‌شوند از روشن کردن معنای واژه‌ها، کشف مبانی استدلال، ارزیابی دلیل، شناسایی صفات مغالطه‌گران و اسباب گرایش آنان به مغالطه و کشف مغالطات موجود در استدلال.

بحث از انواع و اسباب مغالطات و اغراض مغالطه‌گران، در منابع منطقی، از آغاز تدوین منطق تا کنون، کانون توجه منطق‌دانان بوده است و در این زمینه آثار ارزشمند فراوانی تدوین شده و مباحث مهمی مانند مواد مغالطه، اسباب مغالطه، اغراض مغالطه و اقسام مغالطه، به

صورت مفصل مورد پژوهش منطق‌دانان قرار گرفته است (ر.ک: فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۹۷؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۱۷۵؛ سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۶؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۴۴۷؛ بغدادی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۶۴)، اما نگاه منطق‌دانان در بررسی مغالطات، نگاه عقلی است و عمده‌ترین مباحث آن‌ها، آشنایی با مشکلات لفظی و معنوی و صوری و مادی استدلال از منظر عقلی است و گرچه به اغراض فاسد مغالطه‌گران، هم‌چون به غلط انداختن دیگران (شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۴۰۸؛ قطب‌رازی، ۱۳۸۴، ص ۴۶۵؛ جرجانی، ۱۹۸۷، ص ۵۲) و تصویر باطل به صورت حق (سبزواری، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۴۵) نیز اشاره کلی و اجمالی دارند، اما به گونه‌های آن و به ریشه‌های روحی، روانی و اخلاقی گرایش به مغالطات و نیز به ویژگی‌های ارزشی در رفتار و کردار مغالطه‌گران که در شناسایی مغالطات نقش دارند نمی‌پردازند؛ چنان‌که در شمارش انواع مغالطات، گونه‌هایی را که ریشه در اخلاق و اغراض فاسد مادی و دنیوی بشر دارند، مطرح نمی‌کنند؛ درحالی‌که در قرآن کریم - کتاب هدایت بشر به سوی سعادت - بیشترین تأکیدها بر همین وجوه و اسباب و انواع و اغراض مغالطه است.

با عنایت به نقشی که این بحث در تکمیل روش نقد اندیشه و تفکر نقدی و در کشف مغالطات ناشی از انگیزه‌های اخلاقی و رفتاری دارد و با توجه به اینکه درباره این موضوع، پژوهش متمرکزی ارائه نشده است، هرچند ذیل برخی از آیات قرآن مباحثی مطرح گردیده، در این پژوهش قصد بررسی تفصیلی و متمرکز بر این موضوع را داریم. در این راستا، پس از آشنایی با معنای مغالطه، به شیوه قرآن در نقد اندیشه باطل با بیان ویژگی‌های روحی و اغراض فاسد مغالطه‌گران و اسباب گرایش آنان به مغالطات و رسواسازی انواع مغالطات آنان می‌پردازیم.

## ۱. معنای مغالطه در لغت و اصطلاح

مغالطه از ریشه «غ ل ط» است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۱۴۳). غلط خلاف اصابت (ابن‌فارس، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۳۹۰) و اصابت به معنای خطا نکردن انسان در فعل و قول است

(ابن منظور، بی تا، ج ۱، ص ۵۳۵). پس غلط به معنای خطا کردن انسان در فعل یا در قول است؛ به این معنا که انسان وجه صواب و درست در آن چیز را نیابد (ابن منظور، بی تا، ج ۷، ص ۳۶۳؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۷، ص ۸۷۸) و مغالطه به معنای به غلط انداختن دیگران است (معلوف، ۱۹۹۲، ص ۵۵۷؛ معین، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۴۲۵۰). اغلوط چیزی است که با آن بعضی بعض دیگر را به غلط اندازند (ابن فارس، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۳۹۰) و مغلطه کلامی است که در آن غلطی واقع شده و سبب به غلط انداختن دیگران شود (فیروزآبادی، ۱۴۰۷، ص ۸۷۸).

مغالطه در اصطلاح هرگونه گفتار داخل در استدلال یا خارج از آن و هرگونه رفتاری است که باعث به غلط افتادن و اثبات نادرست به عنوان درست یا مانع اثبات سخن درست گردد (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۹۶؛ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۶۷؛ قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۴۵۴؛ سبزواری، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۵۱). سبب مغالطه همیشه اختلال در معانی است، اما از آنجا که اختلال در معانی گاهی ریشه در احوال الفاظ و گاهی ریشه در احوال خود معانی دارد، مغالطه را به لفظی و معنوی تقسیم می‌کنند (طوسی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۲؛ حلی، ۱۴۱۲، ص ۴۰۸؛ مظفر، ۱۴۲۱، ص ۴۸۳). همچنین سبب مغالطه ممکن است احوال الفاظ و معانی تشکیل‌دهنده استدلال مغالطه‌گر باشد و ممکن است گفتار یا رفتاری خارج از اصل استدلال او باشد. از این رو مغالطه و سبب آن را به داخلی و خارجی دسته‌بندی می‌کنند (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۱۷۵؛ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۶۷؛ بغدادی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۶۴؛ حلی، ۱۳۸۱، ص ۴۰۱).

## ۲. مغالطه از منظر قرآن

قرآن کریم نه تنها از مغالطه استفاده نکرده و به استفاده از آن سفارش ننموده است (رک: صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۸۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۴۸۷)، بلکه از استفاده از قول زور و موهومات که در مغالطه به کار گرفته می‌شود (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۵۷) و نیز از استفاده از روش‌های مغالطی مانند تلبیس حق با باطل (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۲۴۳) نهی نموده است. قرآن همواره مغالطه مغالطه‌گران را برملا و به آن پاسخ مناسب داده

و به دفاع از حق در برابر شبهات و مغالطات برخاسته است. روش قرآن در مواجهه با مغالطه گران و نقد اندیشه آنان با تأکید بر ویژگی‌ها و صفات آن‌ها و نیز با گوشزد کردن عوامل و اسباب و انگیزه‌های نادرست آن‌ها در گرایش به مغالطات همراه است و بر همین اساس مغالطات آنان را برملاسازی می‌سازد و این نشانه‌ی اهمیت توجه به صفات و انگیزه‌های استدلال‌کننده در مقام نقد اندیشه‌ی او است.

## ۲-۱. ویژگی‌های مغالطه‌گران از منظر قرآن

یکی از روش‌های تأثیرگذار در مقام نقد اندیشه، تأکید بر آن دسته از ویژگی‌های روحی و رفتاری است که در گرایش به مغالطات و در شناخت نوع مغالطه موجود در دلیل نقش دارد. قرآن کریم هنگامی که از رفتار و روش‌های مغالطه‌گران در برابر حق سخن می‌گوید برای آنان ویژگی‌هایی را بیان می‌کند که علاوه بر آشکار سازی شخصیت آنان، ریشه گرایش آنان به مغالطات و نیز نادرستی روش‌ها و اوهام آنان را نمایان می‌سازد. برخی از ویژگی‌های اهل باطل و مغالطه‌گران از نگاه قرآن که هنگام بیان روش‌های مغالطی آنان به آنها اشاره شده است، از این قرار است:

### ۲-۱-۱. استکبار و اشرافی‌گری

از نگاه قرآن کریم، مغالطه‌گران و منکران حق، اشرافی مستکبر و برتری طلب‌اند که برای تأثیرگذاری بر افراد جامعه، درباره حقایقی مانند رسالت پیامبران، با تمسک به روش‌های مغالطی ایجاد شبهه می‌کنند. قرآن کریم می‌فرماید: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ \* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (اعراف: ۷۵-۷۶). استفهام اشراف مستکبر در « أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ » به قصد استهزاء (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۲۳) و استخفاف (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۹۴) است که از روش‌های مغالطی‌اند. اینکه خداوند

استهزاء و استخفاف حق را که روش‌هایی مغالطی‌اند، به اشراف مستکبر نسبت می‌دهد نشانه‌ی آن است که این صفت آنان در گرایش به این روش‌های مغالطه‌آمیز تأثیرگذار است؛ چرا که مترتب ساختن حکمی بر یک صفت دلالت بر نقش داشتن آن صفت در آن حکم دارد (رک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۷۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۴۰). بر اساس آیه ۸۸ همین سوره «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ»، خوی استکبار و اشرافی‌گری در استفاده از روش تهدید که روشی مغالطی است و ناشی از ناتوانی از اقامه حجت است (سلطان علی‌شاه، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۱۹۴)، نقش دارد.

## ۲-۱-۲. پیروی از راه باطل و دوری از راه حق

مخالفان حق، هنگامی که سخن حق را می‌شنوند، آثار انکار در چهره آنان نمایان می‌گردد و به شدت عصبانی می‌شوند: «وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ نَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا» (حج: ۷۲). آن‌ها هنگام رویارویی با راه حق و هدایت از آن اعراض و هرگاه راه باطل و گمراهی را می‌یابند از آن پیروی می‌کنند: «وَ إِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ إِن يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِن يَرَوْا سَبِيلَ الغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكُمْ» (اعراف: ۱۴۶). این آیه مانند آیه «وَ إِن يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (قمر، ۲) و آیه «وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا» (جاثیه، ۹)، دلالت بر این دارد که برخی از افراد با تمسک به روش‌های مغالطی مانند تهمت و بهتان و استهزاء، از پذیرش آیات الهی که دلالت روشنی بر حقایق دارند دوری می‌کنند و راه گمراهی و ضلالت را برمی‌گزینند.

## ۲-۱-۳. اصرار بر باطل با آگاهی از حق

یکی از ویژگی‌های معرفتی و رفتاری اهل باطل این است که حق را با آنکه می‌شناسند و

به لحاظ معرفتی نسبت به آن آگاهی دارند، در عمل آن را انکار یا کتمان و بر باطل اصرار می کنند. آیه ۲۰ سوره انعام که می فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» و نیز آیه ۱۴ سوره نمل که می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»، اشاره به این ویژگی آنان دارد.

#### ۴-۱-۲. ممانعت از پیروی دیگران از حق

اهل باطل با استفاده از مغالطات و جدال باطل و سخنانی از روی جهل و نادانی، نه بر پایه علم و هدایت، قصد گمراه کردن مردم از راه حق را دارند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ \* ثَانِيَ عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (حج: ۸-۹) و نه تنها خود از حق پیروی نمی کنند، بلکه مانع پیروی دیگران از حق می شوند: «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (انعام: ۲۶).

#### ۵-۱-۲. دریافت و انتقال افکار شیطانی

اهل باطل با سخنان باطلی که شیاطین به دل آن‌ها می اندازند، با اهل حق جدال می کنند: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» (انعام: ۱۲۱). آنان سخنان آراسته شده را از شیاطین دریافت و به یکدیگر منتقل می کنند تا به وسیله آن‌ها مردم را فریب دهند: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» (انعام: ۱۱۲).

آنچه بیان شد، پاره‌ای از صفات و ویژگی‌های روحی و رفتاری اهل باطل است که قرآن کریم به آن‌ها اشاره کرده است و بر اساس وجود این صفات در آن‌ها، به نقد اندیشه آنان می پردازد و بطلان اندیشه آنان و نیز وجه بطلان آن را نمایان می سازد. وجود این صفات در انسان، نشانه بطلان تفکر برآمده از آنها و مغالطه بودن آن از نگاه قرآن است. روشن است که صفات مغالطه گران که در گرایش آنان به مغالطات در حوزه‌های مختلف علمی، فرهنگی،

دینی و غیر آن نقش دارند، منحصر در موارد مذکور نیست و ما هم در اینجا قصد شناسایی همه این صفات را نداریم بلکه هدف از این بحث تنها این است که اهمیت شناخت صفات مغالطه‌گران در نقد و بررسی اندیشه آنان را نمایان سازیم.

## ۲-۲. عوامل گرایش به مغالطات از منظر قرآن

یکی دیگر از روش‌های قرآن کریم در مقام نقد اندیشه، توجه دادن به اسباب و عوامل گرایش به آن است. بر این اساس، قرآن کریم در مقام نقد اندیشه مغالطه‌گران، عوامل گرایش آنان به روش‌های شیطانی در مقابل حق را گوشزد می‌کند. انسان‌ها به‌طور فطری از این اسباب و عوامل بیزارند و با آگاهی از وجود آن‌ها در کسی، از او و اندیشه او بیزاری می‌جویند. از این رو خداوند متعال، به ریشه‌های گرایش اهل باطل به مغالطات اشاره می‌کند تا ضمن اشاره به وجه بطلان افکار آنان، بشر را نسبت به این عوامل آگاه سازد. اسباب و عوامل گرایش به مغالطات در برابر حق، از منظر قرآن، امور متعددی هستند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

### ۱-۲-۲. دنیاگرایی و اشرافی‌گری

اشرافی‌گری و دنیاگرایی یکی از عوامل مخالفت با حق و تمسک به روش‌های مغالطی در برابر آن است. قرآن کریم با تعبیری مانند اشراف قوم: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ» (اعراف: ۶۰)، اشراف کافر: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (اعراف: ۶۶) و اشراف متکبر: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا» (اعراف: ۷۵)، از برخی مخالفان حق و مغالطه‌گران یاد می‌کند. در آیات «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (نجم: ۲۹) و «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (نحل: ۱۰۷) نیز به صفت دنیاگرایی مخالفان حق و مغالطه‌گران اشاره شده است. از تأکید بر این صفات در این آیات به دست می‌آید که صفت اشرافی‌گری و دنیاگرایی در مخالفت آن‌ها با حق و گرایش آن‌ها به روش‌های مغالطی در برابر حق تأثیرگذار است.

### ۲-۲-۲. هواپرستی

در قرآن کریم هواپرستی یکی از عوامل برجسته انکار حق و گمراهی به شمار آمده است. آیات شریفه «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا» (فرقان: ۸۳)، «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قصص: ۵۰) و «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» (نجم: ۲۳)، بیانگر این عامل هستند.

### ۲-۲-۳. مستی و غرور ثروت

مستی و غرور ثروت که ریشه در هواپرستی دارد، نیز از ریشه‌های گرایش به باطل و روش‌های مغالطی در برابر حق است. این مطلب در آیه شریفه «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳) مورد اشاره قرار گرفته است. مقصود از «مُتْرَفُونَ»، ثروتمندان مست و مغرور ثروت و غرق در لذت‌ها و شهوت‌ها (ابن منظور، بی تا، ج ۹، ص ۱۷) و مادیات و غافل از معنویات (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۸۴) است که با تقلید کورکورانه از پیشینیان خود با پیامبران مخالفت می‌کردند.

### ۲-۲-۴. نادانی و عدم شناخت حق

از جمله عوامل دوری از حق و گرایش به باطل و روش‌های مغالطی در برابر حق، جهل و نادانی و عدم شناخت حق است. در آیات شریفه «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» (انبیاء: ۲۴)، «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى» (نجم: ۳۰) و «بَلْ إِذَا رَأَىٰ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ» (نمل: ۶۶)، به این مطلب اشاره شده است.

### ۵-۲-۲. مرض قلبی و شک و تردید

یکی دیگر از عوامل مخالفت با حق، بیماری قلبی، شک و تردید در حق و کوردلی نسبت به آن است. در آیات شریفه «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا» (نور: ۵۰) و «بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ» (نمل: ۶۶)، به این عامل از عوامل گرایش به باطل و مغالطات اشاره شده است.

### ۶-۲-۲. تقلید کورکورانه از پیشینیان

اهل باطل وقتی به حق دعوت می‌شوند، به جای پیروی از حق و بدون تعقل درباره حق و باطل و با استناد به اینکه راه و روش پیشینیان آنان چنان بوده است، از حق اعراض و به باطل روی می‌آورند. این حقیقت در آیات متعددی مانند آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (بقره: ۱۷۰) و آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (مائده: ۱۰۴) و آیات دیگری، از جمله ۷۸ سوره یونس، ۵۳ سوره انبیاء، ۷۴ سوره شعراء و ۲۱ سوره لقمان، مورد اشاره قرار گرفته است.

### ۷-۲-۲. پیروی از ظن و گمان بی‌اساس

یکی از اسباب گرفتار شدن به مغالطات و گرایش به باطل، پیروی از حدس و گمان و ظن بی‌اساس، یعنی پیروی از چیزی بدون علم و یقین و بدون دلیل معتبر و تنها بر پایه سست گمان‌ها و حدس‌های باطل و نادرست است. این حقیقت در آیات متعددی مورد اشاره قرار گرفته است، مانند آیه «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس: ۳۶) و آیه «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (نجم: ۲۸). در آیات دیگری، مانند آیات ۱۱۶ و ۱۴۸ سوره انعام نیز به این حقیقت اشاره شده است.

## ۸-۲-۲. منافع توهمی

توهم وجود منفعت در امری باطل، سبب گرایش برخی افراد به باطل و دوری از حق و تقابل آنان با حق می‌گردد. آیات «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (یونس: ۱۸)، «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ» (یس: ۷۴) و «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (زمر: ۳)، بر این مطلب دلالت دارند.

آنچه بیان شد، بخشی از اسباب و عوامل گرایش به روش‌های مغالطی است که قرآن کریم به آن‌ها اشاره کرده است و بر اساس وجود این عوامل، به نقد اندیشه ناشی از آن‌ها می‌پردازد. وجود این اسباب، نشانه بطلان تفکر برآمده از آنها و مغالطه بودن آن از نگاه قرآن است. روشن است که اسباب گرایش به مغالطات در زمینه‌های مختلف، منحصر در موارد مذکور نیست و ما هم در اینجا قصد شناسایی همه این عوامل را نداریم بلکه هدف از این بحث تنها این است که اهمیت توجه به اسباب و عوامل گرایش به مغالطات هنگام نقد و بررسی یک اندیشه را نمایان سازیم.

## ۳-۲. کشف مغالطات از منظر قرآن

قرآن کریم در مقام نقد اندیشه و کشف مغالطات موجود در آن، با توجه به ویژگی‌های مغالطه‌گران و اهداف و ابزار آنان و با توجه به موضوع و نوع مغالطه آن‌ها، با روش‌های گوناگونی به نقد آن می‌پردازد که بیان ویژگی‌ها و بیان عوامل گرایش به مغالطات، برخی از این روش‌هاست. افزون‌بر دو روش نامبرده، قرآن به نقد و بررسی علمی خود تفکر مغالطی با روش‌های گوناگون علمی می‌پردازد که از جمله این روش‌ها می‌توان به ارائه ملاک واقعی حق (توبه: ۱۰۷-۱۰۹)، نفی برهان از دیدگاه نادرست (مؤمنون: ۱۱۷؛ غافر: ۳۵)، آشکارسازی

تناقضات موجود در تفکر و در گفتار و رفتار اهل باطل (انعام: ۱۳۶؛ بقره: ۱) و رسواسازی مغالطات اشاره کرد. مهم ترین روش علمی قرآن در نقد اندیشه و در مبارزه با تفکر باطل را می توان برملا سازی مغالطات موجود در آن دانست. مغالطاتی که قرآن آن ها را رسوا ساخته است، برخی لفظی، برخی معنوی و برخی بیرونی هستند.

### ۱-۳-۲. مغالطات لفظی

مغالطه در الفاظ ممکن است در جوهر و ماده الفاظ باشد، مانند به کار بردن لفظی که دارای چند معناست و ممکن است به آهنگ و لحن بیان آن مربوط باشد و ممکن است به ایجاد تغییر در تلفظ باشد و ممکن است به سایر احوال الفاظ، مانند حذف و جابه جا کردن الفاظ باشد. در هر صورت، هرگاه کسی به وسیله الفاظ و بر اساس احوال الفاظ، قصد مغالطه داشته باشد، مرتکب مغالطه لفظی شده است (ر.ک: فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۹۷؛ بغدادی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۸۶؛ حلی، ۱۳۸۱، ص ۴۰۱).

در قرآن کریم به نمونه هایی از مغالطات لفظی که مخالفان حق، از آن ها استفاده می کردند اشاره شده است، از جمله:

**الف) مغالطه اشتراک لفظ:** یعنی یک لفظ دارای چند معنا باشد و همین زمینه را برای مغالطه ایجاد کند. نمونه آن کلمه «راعنا» است که مسلمانان آن را به معنای تفقد و مراعات کردن و بعضی از یهودیان با تحریف که روشی مغالطی است، آن را به معنای کودنی و حماقت و تحمیق یا به معنای «اسمع غیر مسمع» که در زبان عبری نوعی نفرین بود، به کار می بردند. وقتی مسلمانان از این کلمه استفاده می کردند، بعضی از یهود آن را دستاویز خود قرار می دادند و با استفاده از آن به استهزا و استخفاف مسلمانان می پرداختند (بن حموش، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۱۳۴۷)؛ به همین دلیل و برای جلوگیری از این سوء استفاده یهود، مسلمانان موظف شدند کلمه «راعنا» را به کار نبرند و به جای آن از کلمه «انظرننا» که به همان معنای مورد نظر مسلمانان بود، استفاده کنند. این ماجرا در آیات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ

عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره: ۱۰۴) و «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالسِّنْتِهِمْ وَطَغْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء: ۴۶)، مورد اشاره قرار گرفته است (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۳۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۴۳ و ج ۳، ص ۸۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۴۸).

**ب) مغالطه حقیقت و مجاز:** یعنی یک لفظ دارای معنای حقیقی و مجازی باشد و یک بار در معنای حقیقی و بار دیگر در معنای مجازی با ادعای معنای حقیقی به کار رود و نوعی مغالطه اشتراک لفظ به وجود آید. نمونه‌ای از این مغالطه که در قرآن مورد اشاره قرار گرفته، مغالطه‌ای است که نمرود در برابر برهان حضرت ابراهیم علیه السلام انجام داد. حضرت ابراهیم علیه السلام برای اثبات ربوبیت و الوهیت خداوند و نفی آن از نمرود، حدوسط احیاء (زنده کردن) و اماته (میراندن) را آورد و مقصودش معنای حقیقی احیاء و اماته بود که صفت مخصوص خداوند است. در مقابل، نمرود با اثبات احیاء و اماته برای خود با کشتن یک انسان و آزاد کردن یک زندانی، قصد اثبات الوهیت و ربوبیت برای خود را داشت. مقصود او از اماته و احیاء معنای مجازی آن بود؛ درحالی که دلیل واقعی ثبوت و اثبات الوهیت، احیاء و اماته حقیقی است، نه ظاهری و مجازی که صفتی انحصاری نیست. این مطلب در آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (بقره: ۲۵۸)، مورد اشاره قرار گرفته است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۲۴۰). فقره «أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ» مفید تعلیل و سببیت است بدین معنا که نمرود به خاطر ثروت و قدرت و سلطنتی که خداوند به او عطا فرموده بود، به جای قدردانی و شکرگزاری این نعمت‌های الهی، با کفران و ناسپاسی، مست و مغرور شده بود و همین مستی و غرور ثروت و قدرت باعث شده بود درباره خدا به جدال باطل و مغالطه پردازد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۴۶۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۳۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۵۲).

ج) **مغالطه تبدیل قول:** یهودیان به خاطر شباهت دو کلمه به همدیگر در تلفظ، یکی را به جای دیگری به قصد استهزا و تمسخر به کار می‌بردند؛ برای نمونه، وقتی به بنی اسرائیل دستور داده شد بگویند «حطه» که به معنای استغفار و طلب آمرزش گناهان است، افراد ظالم از میان آن‌ها به جای این کلمه، به قصد تمسخر از کلمه دیگری مانند «حنطه» به معنای طلب نان و گندم، استفاده کردند. این مطلب در آیات «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاذْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ \* فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (بقره: ۵۸-۵۹) و نیز آیات ۱۶۱ و ۱۶۲ سوره اعراف مورد اشاره قرار گرفته است (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۴۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۶۷).

د) **مغالطه تحریف لفظی:** تحریف لفظی مانند جابه‌جا کردن الفاظ یک عبارت با تقدیم و تأخیر آن‌ها یا حذف و اضافه در آن‌ها که می‌توان آن را مغالطه نقل قول نادرست یا نقل قول ناقص هم نامید و تحریف معنوی به معنای تفسیر نادرست کلام است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۶۴ و ج ۵، ص ۲۴۱). مغالطه تحریف کلمات و کلام خدا که توسط برخی از یهود و منافقان انجام می‌شد، در آیات «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره: ۷۵) و «فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» (مائده: ۱۳) و آیات ۴۱ سوره مائده و ۴۶ سوره نساء، مورد اشاره قرار گرفته است.

## ۲-۳-۲. مغالطات معنوی

هر مغالطه‌ای که در معانی انجام گیرد و منشأ آن احوال الفاظ نباشد، مغالطه معنوی نامیده می‌شود (سهروردی، ۱۳۳۴، ص ۹۶؛ مظفر، ۱۴۲۱، ص ۴۹۱).

برخی از مغالطات معنوی که قرآن کریم بدان‌ها اشاره دارد و در مقابل آن‌ها ایستاده،

عبارت است از:

**الف) مغالطه دلیل نادرست:** گروهی در مقابل پیامبران قرار می‌گرفتند و پیامبر بودن آن‌ها را نفی می‌کردند؛ به این دلیل که آن‌ها را بشری مثل خود می‌دیدند. استدلال آن‌ها این است که تو بشری مثل ما هستی و بشری مثل ما نمی‌تواند پیامبر خدا باشد. پس تو پیامبر خدا نیستی. آن‌ها گمان می‌کردند بشر بودن، علت نفی نبوت است؛ زیرا بشر بودن ملازم با نیازهای مادی مانند خوردن و آشامیدن است؛ درحالی که پیامبران باید پاک و مقدس از امور مادی باشند، یا اینکه پیروی از بشر را موجب خسران می‌دانستند یا اینکه می‌گفتند اگر بر بشری مثل ما وحی شود، چرا بر ما وحی نمی‌شود و درهرصورت، بشر بودن را علت نفی نبوت می‌دانستند. در قرآن کریم به این دلیل نادرست و پاسخ آن اشاره شده است. آیاتی مانند «قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَنَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ \* قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (ابراهیم: ۱۰-۱۱) و «لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ» (انبیاء: ۳) و نیز آیات ۲۴ و ۳۲ سوره مؤمنون، ۱۵۴ سوره شعراء و ۱۲۴ سوره انعام، به این مغالطه و پاسخ آن اشاره دارند. نمونه دیگر برای این مغالطه، سخن یهود و نصاری در بیان دلیل شایستگی برای ورود به بهشت و پاسخ این سخن است. این مطلب در آیه «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره: ۱۱۱) آمده است. می‌گویند: دلیل ورود در بهشت، یهودی یا نصرانی بودن است و هر کس از یهود و نصاری نباشد، داخل بهشت نمی‌شود. خداوند متعال این مغالطه را با دو بیان، پاسخ می‌دهد. بیان اول، مطالبه برهان است که یهود و نصاری هیچ برهانی بر این سخن خود ندارند و سخن بدون برهان، سخنی باطل است و بیان دوم، اشاره به معیار و دلیل درست شایستگی برای ورود در بهشت است و آن تسلیم تام در برابر خدای سبحان و انجام اعمال صالحه و احسان است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۰۳).

**ب) مغالطه خلط تشریع با تکوین:** این مغالطه که می‌توان آن را نوعی مغالطه دلیل نادرست دانست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۳۶۶)، در سخنان ترک‌کنندگان انفاق و مشرکان

وجود دارد. آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (یس: ۴۷)، به این مطلب اشاره دارد که وقتی به ثروتمندان گفته می‌شد از آنچه خدا به شما رزق داده، انفاق کنید، می‌گفتند اگر خدا می‌خواست خودش آن‌ها را اطعام می‌کرد. این سخن خلط میان تشریح و تکوین است؛ زیرا گرچه اراده تکوینی خداوند به فقر بعضی و تمکن بعضی، برای امتحان بعضی به فقر و امتحان برخی به تمکن، تعلق گرفته است، اما خداوند اراده تشریحی خود را توسط پیامبران برای بشر بیان کرده که متمکنان باید به مستمندان انفاق کنند و او راضی به ترک انفاق متمکنان نیست. مشرکان نیز می‌گفتند اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما، مشرک نمی‌شدیم و غیر خدا را عبادت نمی‌کردیم (انعام: ۱۴۸)؛ پس وضعیت موجود مورد رضایت خداوند است. این نیز از باب خلط میان تکوین با تشریح است (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۳). در واقع استدلال آن‌ها این است که اگر خدا ترک شرک را اراده می‌کرد، ما مشرک نمی‌شدیم؛ اما چون ما مشرک هستیم (رفع تالی)، پس معلوم می‌شود خدا ترک شرک را اراده نکرده و هیچ امر و نهی و تشریحی از ناحیه او و در این زمینه وجود ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۲۳۹).

**ج) مغالطه تعمیم باطل:** یهود برای انکار نبوت پیامبر اسلام ﷺ می‌گفتند: خدا هیچ چیزی بر هیچ بشری نازل نکرده است. کلیت و عموم در این سخن، نادرست است؛ گرچه به صورت جزئی درست است. خداوند برای اشاره به بطلان کلیت این سخن، از یهود می‌پرسد پس کتاب آسمانی را چه کسی بر موسی ﷺ که بشر است، نازل کرده است؛ یعنی این دو سخن سالبه کلیه و موجه جزئیه شما که خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده و موسی ﷺ بشری است که خدا بر او کتاب و وحی نازل کرده، با همدیگر در تناقض هستند و پذیرش و درستی این موجه جزئیه، دلیل بر کذب کلیت در آن سالبه کلیه است و این یک تعمیم نادرست و باطل است. این مطلب در آیه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ» (انعام: ۹۱) بیان شده است.

**د) مغالطه تمثیل باطل:** مشرکان ارباب و الهه و بت‌های خود را به خدا در ربوبیت و

الوهیت تمثیل می کردند. آنان این مماثلت را دلیل بر محبت و عبودیت خود نسبت به بت‌ها و الهه و ارباب قرار می دادند و می گفتند: این ارباب و الهه و بت‌ها در تدبیر این عالم، ند و مثل خدا هستند، پس همانند خدا شایسته محبت و عبادت‌اند. این تمثیل مشرکان در آیاتی مانند «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» (بقره: ۱۶۵) و «وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ» (ابراهیم: ۳۰) و آیات ۸ سوره زمر و ۹ سوره فصلت، مورد اشاره قرار گرفته است. ابطال چنین تمثیلی به صورت صریح در آیات قرآن، مانند «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۲) و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱) آمده است. نمونه دیگر این مغالطه، سخن منکران نبوت است که پیامبران را مثل خود بشر می شمردند و چون خودشان پیامبر نبودند و بر آن‌ها وحی نمی شد، به پیامبران می گفتند شما در ادعای پیامبری دروغ می گوید. این تمثیل باطل و پاسخ آن در آیاتی، مانند آیه «قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ \* قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (ابراهیم: ۱۰-۱۱) و آیات ۳۳ سوره مؤمنون و ۱۸۶ سوره شعراء، مورد اشاره قرار گرفته است.

**ه) مغالطه تبعیض حق:** رفتار برخی از انسان‌ها در برابر حق به این صورت است که اگر در پذیرش حق، منافع آن‌ها تأمین گردد، آن را می‌پذیرند و هر حقی که با منافع آن‌ها در تضاد باشد، آن را نمی‌پذیرند. این روش در همه‌جا وجود دارد. در برابر حقایق آسمانی هم این روش وجود داشته و دارد. هدف از این مغالطه، ادعای وجود راه‌های مختلف برای ایمان به خداست. می‌خواهند این را القاء کنند که برای ایمان به خدا لازم نیست به همه چیز ایمان داشته باشیم؛ می‌توانیم به خدا و بعضی پیامبران ایمان داشته باشیم و به بعضی دیگر مؤمن نباشیم. این را ایمان معرفی می‌کنند، نه کفر. خداوند تبعیض ایمان را کفر محض معرفی می‌کند، نه کفر آمیخته با ایمان و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا \* أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا

وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا» (نساء: ۱۵۰-۱۵۱). همچنین برخی افراد نسبت به بعض احکام موجود در کتاب آسمانی خود مؤمن و نسبت به بعض دیگر کافر می شدند. خداوند متعال این روش را هم توبیخ و انکار می کند و عاملان آن را به عذاب دنیوی و اخروی وعده می دهد: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ» (بقره: ۸۵).

### ۳-۲-۳. مغالطات بیرونی

مغالطه تنها در الفاظ و معانی استدلال و مقدمات آن واقع نمی شود، بلکه گاهی رفتارها و گفتارهای بیرون از استدلال سبب وقوع مغالطه اند که به این گونه موارد، مغالطات بیرونی اطلاق می شود (قطب الدین شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۵؛ حلی، ۱۳۸۱، ص ۴۰۷). قرآن کریم موارد فراوانی از مغالطات بیرونی را رسوا و برملا ساخته است که برخی از آنها عبارت اند از:

**الف) مغالطه استهزا و سخریه:** یکی از روش های مغالطه گران در برابر حق، استهزاء و مسخره کردن حق و اهل آن است که در آیات متعددی مورد اشاره قرار گرفته است؛ مانند آیات «وَإِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا» (فرقان: ۴۱) و «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (مائده: ۵۸) و آیات ۵۶ سوره کهف، ۳۶ سوره انبیاء و ۹ سوره جاثیه. آنان حق و اهل آن را به باد تمسخر و استهزاء می گیرند و با جدال و حجت باطل و مغالطی قصد ابطال حق را دارند (رک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۱۸۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۲۸۵).

**ب) مغالطه توهین و تحقیر:** یکی از روش های نادرست برای باطل جلوه دادن حق، تحقیر و توهین نسبت به حق و اهل آن است. در طول تاریخ، اشرافی در جوامع مختلف وجود داشته اند که خود را به خاطر داشتن پول و ثروت و قدرت نخبه می پنداشتند و فقرا و مستمندان و مستضعفان را افرادی پست و رذل و حقیر تصور می کردند و ملاک حق و باطل را ثروت و فقر طرفداران آن دو قرار می دادند و بر همین اساس به ناحق بودن تفکر و گرایش مستمندان

حکم می کردند. این روش در آیاتی، مانند آیه «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بُادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ» (هود: ۲۷) و «قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ» (شعراء: ۱۱۱)، مورد اشاره قرار گرفته است.

**ج) مغالطه تغامز و چشمک:** معاندان حق هنگامی که با اهل حق روبه‌رو می‌شوند با چشم و ابرو به طعنه و مسخره به آن‌ها اشاره می‌کنند و از این کار خود، شادمان و مغرور و مست از خوشحالی می‌شوند و با این رفتار خود قصد تحقیر و باطل جلوه دادن آنان را دارند. این روش مغالطه آمیز در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مطفین مورد اشاره قرار گرفته است: «وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ \* وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ».

**د) مغالطه ریشخند:** ریشخند به معنای خنده به قصد تحقیر و توهین و باطل شمردن چیزی است که مخالفان حق در برابر اهل حق انجام می‌دهند. این روش در آیه «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ» (مطفین: ۲۹)، بیان شده است و در آیاتی مانند «فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ» (مؤمنون: ۱۱۰) و «فَلَمَّا جَاءَهُمْ بَيَاتِنًا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ» (زخرف: ۴۷) نیز مورد اشاره قرار گرفته است.

**ه) مغالطه تهمت و بهتان:** مغالطه گران گاهی با تهمت و بهتان زدن به پیروان حق، سعی در تضعیف حق دارند. تهمت‌هایی مانند غرور و فریفتگی (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۹۹): «إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ» (انفال: ۴۹)، پستی و ساده‌لوحی: «وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بُادِي الرَّأْيِ» (هود: ۲۷)، سفاهت و نادانی: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (اعراف: ۶۶)، افساد در زمین: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» (اعراف: ۱۲۷)، سحر و جادوگری: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (اعراف: ۱۰۹)، شعر و کذب و افتراء: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتِرَاءُ بَلٍ هُوَ شَاعِرٌ» (انبیاء: ۵)، مسحور بودن: «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ» (شعراء: ۱۵۳) و ده‌ها تهمت دیگر که در آیات قرآن مورد اشاره قرار گرفته است،

بیانگر این روش نادرست اهل باطل در برابر اهل حق و ایمان است.

**(و) مغالطه بهانه‌جویی:** مغالطه‌گران با بهانه‌های مختلف، قصد فرار از تسلیم شدن در برابر حق را دارند و تمام تلاش شیطانی خود را در تضعیف یا ابطال حق به کار می‌برند. در برابر حقیقتی مانند رسالت پیامبران الهی، بهانه‌های متعددی را مطرح می‌ساختند، مانند اینکه چرا پیامبر یک بشر است و فرشته نیست: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ بِرِيدُ أَنْ يُفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً» (مؤمنون: ۲۴)، یا چرا این پیامبر مثل ما غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود: «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ أَنْزَلْنَا إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا» (فرقان: ۷)، یا چرا از آسمان گنجی برای او فرود نمی‌آید یا چرا باغی ندارد تا از حاصل آن بخورد و محتاج به کسب و کار نباشد: «أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (فرقان: ۸) (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۱۸۴) یا اینکه چشمه پُر آبی از زمین خارج کند یا باغ‌هایی از خرما و انگور داشته باشد یا خانه‌ای زیبا و پر نقش‌ونگار از طلا داشته باشد (اسراء: ۹۰-۹۳). این امور و مانند آن‌ها که از طرف مخالفان حق مطرح می‌شود، تنها بهانه‌هایی برای تسلیم نشدن در برابر حق است و هیچ کدام دلیل بر نادرستی طرف مقابل نیست.

**(ز) مغالطه برتری مال و سن و سال:** برخی از منکران حق، برای تشکیک در آن، مسئله سن و سال و تجربه و مال و ثروت و قدرت و توان جسمی و سایر مظاهر مادی را مطرح می‌کردند تا برتری خود را نسبت به اهل حق اثبات کنند و با این روش، حق را انکار می‌کردند. این روش نیز توسط منکران حقایقی مانند رسالت انبیای الهی در پیش گرفته می‌شد و در آیات الهی بدان اشاره شده است؛ مانند آیه «أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا» (ص: ۸) (ر.ک: نخجوانی، ۱۹۹۹، ج ۲، ص ۲۲۸؛ مظهري، ۱۴۱۲، ج ۸، ص ۱۵۶؛ مراغی، بی‌تا، ج ۲۳، ص ۹۹؛ حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۸، ص ۸) و آیه «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ» (زخرف: ۳۵) (ر.ک: ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۲۴۵؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۵، ص ۲۴۴؛ زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۲۵، ص ۱۴۵) و آیه «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا

أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ» (بقره: ۲۴۷). در آیه ۳۱ سوره زخرف به تمسک مشرکان مکه به این مغالطه درباره رسول خدا ﷺ اشاره شده است که آن‌ها گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟! براساس آیات ۵۱ تا ۵۳ سوره زخرف، فرعون برای اثبات برتری خود و رد دعوت حضرت موسی ﷺ به توحید، به همین مغالطه تمسک می‌کند و می‌گوید: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟ مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی‌تواند فصیح سخن بگوید برترم؟ (اگر راست می‌گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده، یا چرا فرشتگان دوشادوش او نیامده‌اند؟!

**ح) مغالطه تغییر ملاک پیروی از حق:** بعضی افراد اگر حق با آن‌ها و به نفع آن‌ها باشد، آن را می‌پذیرند و چنانچه حق با طرف مقابل آن‌ها و به ضرر خودشان باشد، آن را نمی‌پذیرند. لازمه این رفتار این است که آن‌ها از هوا و هوس خود پیروی می‌کنند و قصد تبعیت از حق را ندارند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۱۴۶). پیروی از حق نباید براساس سود و زیان من باشد. اگر کسی از حق پیروی کند، ولی نه از آن جهت که حق است، بلکه از آن جهت که نفع شخصی یا قومی یا عشیره‌ای یا حزبی یا هر چیز دیگر خود را در آن می‌بیند، ملاک تبعیت از حق را تغییر داده و مرتکب مغالطه تغییر ملاک پیروی از حق شده است. پذیرش «حق به نفع» و انکار «حق به ضرر» توسط برخی مغالطه گران، در قرآن با خصوصیات مانده مرض قلبی، ضعف ایمان، شک و تردید، ظلم و ترس از ظلم خدا همراه شده است که همگی دلالت بر بطلان چنین اندیشه‌ای دارند. در آیات «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ \* وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ \* أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (نور: ۴۸-۵۰)، به این روش مغالطی اشاره شده است.

**ط) مغالطه تهدید و تخویف:** اهل باطل وقتی می‌بینند در مقابل برهان حق، عاجز و ناتوان از پاسخ با استدلال‌اند، با تهدید و تخویف، به مقابله با آن می‌پردازند. مغالطه تهدید و تخویف

در آیاتی مانند «قالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ» (اعراف: ۸۸)، «لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاَفٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعينَ» (اعراف: ۱۲۴) و «قالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَمْ تَنْتَهَ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا» (مریم: ۴۶)، مورد اشاره قرار گرفته است.

### نتیجه

گرچه برای نقد اندیشه، توجه به وجوه عقلی، یعنی بررسی مفردات، کشف مبانی، ارزیابی دلیل و کشف مغالطات آن، اهمیت دارد؛ اما برای آن امور دیگری نیز ضرورت دارد که با بهره‌گیری از قرآن کریم می‌توانیم به این امور رهنمون شویم. قرآن کریم در مقام نقل و نقد اندیشه و تبیین بطلان آن، افزون‌بر کشف مغالطات موجود در آن، بر امور دیگری نیز تأکید فراوان دارد. قرآن در این مقام با بیان صفات اهل باطل و مغالطه‌گران در برابر حق، صفاتی هم‌چون استکبار و برتری‌طلبی، فتنه‌انگیزی در میان اهل حق، اصرار بر باطل با آگاهی از حق، انکار حق و پیروی از باطل، ممانعت از پیروی حق و دریافت افکار شیطانی و انتقال آن به یکدیگر و با بیان عوامل و اسباب گرایش اهل باطل به آن و تمسک آنان به روش‌های مغالطی، عواملی هم‌چون دنیاگرایی، اشرافی‌گری، هواپرستی، مستی و غرور ثروت، نادانی، مرض قلبی و شک و تردید، تقلید کورکورانه از پیشینیان، پیروی از ظن و گمان بی‌اساس و منافع توهمی، زمینه را برای نقد اندیشه آنان و آشکارسازی نادرستی آن فراهم می‌سازد؛ چراکه هر کدام از آن صفات و عوامل، نشانه‌ی بطلان و مغالطی بودن اندیشه برآمده از آن است. قرآن کریم در مقام برملاسازی مغالطات اهل باطل نیز بر مغالطاتی که ریشه در این صفات و عوامل دارند، تأکید می‌کند. با توجه به این روش قرآنی در نقد اندیشه، می‌توان مراحل نقد اندیشه را با افزودن شناسایی مغالطه‌گران و اسباب گرایش به مغالطات، کامل‌تر نمود. این مطلب در کشف برخی مغالطات نقش بسزایی دارد و بی‌توجهی به آن می‌تواند باعث مخفی ماندن این‌گونه مغالطات گردد.

## منابع

۱. ابن عاشور، محمد بن طاهر، ۱۴۲۰ق، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی.
۲. ابن عجبیه، احمد بن محمد، ۱۴۱۹ق، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، تحقیق احمد عبدالله قرشی رسلان، قاهره، انتشارات حسن عباس زکی.
۳. ابن عربی، محمد، ۱۴۲۲ق، *تفسیر ابن عربی*، تحقیق سمیر مصطفی رباب، دار احیاء التراث العربی، لبنان، بیروت.
۴. ابن فارس، احمد، ۱۴۱۰ق، *معجم مقائیس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بی جا، الدار الاسلامیة.
۵. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد، بی تا، *لسان العرب*، بیروت، دار الفکر، دار صادر.
۶. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۹، *النجاة من الغرق فی بحر الضلالات*، مقدمه و تصحیح محمد تقی دانش پژوه، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۷. ابوحیان، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ق، *البحر المحیط فی التفسیر*، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دارالفکر.
۸. آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، بی نا.
۹. بغدادی، ابوالبرکات، ۱۳۷۳، *المعتبر فی الحکمة*، چاپ دوم، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
۱۰. بن حموش، مکی، ۱۴۲۹، *الهدایة الی بلوغ النهایة*، اشراف شاهد بوشیخی، جامعه الشارقة کلیة الدراسات العلیا و البحت العلمی، امارات، شارجه.
۱۱. بهمنیار بن المرزبان، ۱۳۷۵، *التحصیل*، تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. جرجانی، سید شریف، ۱۹۸۷م، *التعریفات*، تصحیح عبدالرحمن عمیره، بیروت، نشر عالم الکتب.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۶، *معرفت شناسی در قرآن*، تنظیم و ویرایش محمدرضا مصطفی پور، قم، مرکز نشر اسراء.
۱۴. ———، ۱۳۷۸، *تسنیم*، تنظیم و ویرایش علی اسلامی، قم، مرکز نشر اسراء.

۱۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶ق، *الصحاح*، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین.
۱۶. حقی بروسوی، اسماعیل، بی تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دارالفکر.
۱۷. حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۸۱، *الجواهر النضید*، تصحیح محسن بیدارفر، چاپ دوم، قم، انتشارات بیدار.
۱۸. ———، ۱۴۱۲ق، *القواعد الجلیة*، تصحیح فارس حسون تبریزیان، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۹. خواص، امیر، ۱۳۸۸، *تفکر تقدی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۲۰. رازی، قطب الدین، ۱۳۸۴، *تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية*، مقدمه و تصحیح محسن بیدارفر، چاپ دوم، قم، انتشارات بیدار.
۲۱. زحیلی، وهبة بن مصطفى، ۱۴۱۸ق، *التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج*، چاپ دوم، بیروت، دمشق، دار الفکر المعاصر.
۲۲. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷، *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل*، تصحیح مصطفی حسین احمد، دار الکتب العربی، چاپ دوم، لبنان، بیروت.
۲۳. سبزواری، هادی بن مهدی، ۱۳۷۹ق، *شرح المنظومة*، تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی، تحقیق و تقدیم مسعود طالبی، تهران، نشر ناب.
۲۴. سلطان علی شاه، سلطان محمد بن حیدر، ۱۴۰۸، *بیان السعادة فی مقامات العباد*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، بیروت، لبنان.
۲۵. سهروردی، شهاب الدین یحیی، ۱۳۳۴، *منطق التلویحات*، تحقیق و مقدمه علی اکبر فیاض، تهران، دانشگاه تهران.
۲۶. ———، ۱۳۷۵، *مجموعه مصنفات*، تصحیح و تقدیم هانری کرین و سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۷. شهرزوری، شمس الدین، ۱۳۸۳، *رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانية*، مقدمه و تصحیح و تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
۲۸. قطب الدین شیرازی، محمود بن مسعود، ۱۳۶۹، *درة التاج*، به اهتمام و تصحیح سید محمد مشکوة، چاپ سوم، تهران، انتشارات حکمت.

۲۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۰، شرح حکمة الاشراف، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل.
۳۰. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۲، اللعمات المشرقية فی الفنون المنطقية، تصحیح مشکات‌الدینی، تهران، انتشارات آگاه.
۳۱. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۶، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق محمد خواجوی، چاپ دوم، قم، انتشارات بیدار.
۳۲. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۳۳. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و مقدمه محمدجواد بلاغی، چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۳۴. طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۸۵، تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار، در ضمن کتاب منطق و مباحث الفاظ، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۵. فارابی، ابونصر، ۱۴۰۸ق، المنطقیات، تحقیق و مقدمه محمدتقی دانش‌پژوه، قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی.
۳۶. فخررازی، ابوعبدالله محمد، ۱۴۲۰ق، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۷. فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، القاموس المحیط، بیروت، مؤسسه الرسالة.
۳۸. مراغی، احمد بن مصطفی، بی‌تا، تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۹. معلوف، لوئیس، ۱۹۹۲، المنجد فی اللغة و الاعلام، دارالمشرق، چاپ سی و سوم، بیروت، لبنان.
۴۰. معین، محمد، ۱۳۷۸، فرهنگ فارسی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران.
۴۱. مصطفوی، حسن، ۱۳۸۵، التحقیق فی کلمات القرآن، طهران، مرکز نشر آثار العلامة المصطفوی.
۴۲. مظفر، محمدرضا، ۱۴۲۱ق، المنطق، تعلیق غلامرضا فیاضی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۳. مظهری، محمد ثناءالله، ۱۴۱۲ق، التفسیر المظهری، تحقیق غلام‌نبی تونس، پاکستان، مکتبه رشدیة.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
۴۵. نخجوانی، نعمت‌الله بن محمود، ۱۹۹۹م، الفواتح الالهية و المفاتيح الغيبية، مصر، دار رکابی للنشر.